



بالاترین تفکر چیست/ چگونه انسان از حیوان هم بدتر و پست تر می شود؟

آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق گفت: اگر انسان فکر کند که با عادات بدم چگونه برخورد کنیم؟ چگونه حل شان کنیم؟ این اخلاقیهای بدم را چگونه معالجه کنیم. این بالاترین تفکر است. اَكْتَر عِبَادَةِ اَبِي دُرِّ التَّفَكَّر.

آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق گفت: اگر انسان فکر کند که با عادات بدم چگونه برخورد کنیم؟ چگونه حل شان کنیم؟ این اخلاقیهای بدم را چگونه معالجه کنیم. این بالاترین تفکر است. اَكْتَر عِبَادَةِ اَبِي دُرِّ التَّفَكَّر. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق در مورد دلایل ورود انسان به جهنم به ارائه سخن پرداخت که اکنون گزارش آن از نظر شما می گذرد.

ما با حواس مان با دنیای اطراف مان ارتباط برقرار می کنیم. من دست می زنم و می بینم چیزی گرم یا سرد است. اگر گرم باشد یک عکس العمل دارم و اگر سرد باشد یک عکس العمل. در برابرم چیزی می بینم و یک کاری می کنم. چیزی می شنوم و کاری می کنم. ما با حواس پنجگانه با جهان اطراف مان ارتباط برقرار می کنیم. تمام حیوانات هم این را دارند. آنها هم با حواس شان با جهان اطراف شان ارتباط برقرار می کنند. پس ما در این با حیوانات فرقی نداریم. حتی گاهی آنها در برخی حواس از ما قوی تر هستند. اینها را بلد هستید. این حواس یک مخزن دارند که اطلاعاتی که از طریق حواس به دست آمده است در آن مخزن بایگانی می شود. ما معمولا به آن حافظه می گوئیم. حالا در علم النفس قدیم یک اصطلاحاتی وجود داشت. حافظه را برای یک چیزی می گفتند و چه که حالا فعلا به آن کاری نداریم و همان حافظه می گوئیم. بنابراین مثلا اگر من یک کسی را ببینم، اگر ده سال بعد او را ببینم دومرتبه یادم می آید.

معمولا می گویند آنچه که در حافظه هست، دومرتبه بازمی گردد. به آن قوه ادراکی می گویند. دوباره ادراک می شود و با آنچه که مثلا در گذشته دیده بودیم تطبیق می شود و من یادم می آید که ده سال پیش هم این آقا را دیده بودم. مثلا. خوب. می گویند موجود زنده یک مسائل معنوی و غیر مادی را تشخیص می دهد. من یک کسی را دیده ام و در او احساس دوستی یا دشمنی می کنم. این تشخیص است. این تشخیص با چشم نیست. دوستی را که با چشم نمی فهمیم. بله؟ دوستی با چشم تشخیص داده نمی شود. من می فهمم. حالا به چگونه فهمیدنش کاری نداریم. اما این هم یک سلسله از ادراکات ماست. ادراکات حسی و ادراکات جزئی مثل دوستی با فلان کس و دشمنی با فلان کس. اینها را با یک نیرویی می فهمیم که می گویند نامش نیروی وهم است. وهم می تواند مسائل معنوی، البته مسائل معنوی جزئی و شخصی و فردی را تشخیص بدهد. چیزی که با چشم و گوش احساس نمی شود. شما ممکن است با گوش سخنان محبت آمیز آن آدم را بشنوید. باور می کنید یا باور نمی کنید. دلایل دیگری کمک می کند که باور کنید یا نکنید. بنابراین حالا تشخیص می دهید که این آدم نسبت به شما مهربان است.

من اصلا این مهربانی را ندیدم. تشخیص دادم. بنابراین یک حس تشخیص معنوی وجود دارد که شخصی و نفری است و نسبت به نفر تشخیص می دهیم. اینها بحث اصلی نیست و اگر متوجه نشدید مهم نیست. اما انسان هرچه بفهمد بهتر است. این درس هایی که شماها در دبیرستان و دانشگاه می خوانید از این فهم ها برای آدم نمی آورد. پس نیروی حس داریم. بعد قوه حافظه داریم. بعد قوه وهم داریم. حواس پنجگانه داریم که تمام اینها قوای ما هستند. قوه تشخیص بصری و سمعی داریم. قوه حافظه و وهم داریم که تشخیص جزئیات می دهد. اما جزئیات غیر حسی را تشخیص می دهد. اینها بین حیوان و انسان یکسان است. ما بسیاری از زندگی مان را با این نیروها انجام می دهیم. مثلا شما از این کوچه عبور می کنید و می بینید در اینجا یک نانوايي هست. اتفاقا گرسنه آید و دارید برای ناهار به خانه می روید و می دانید در خانه نان نیست.

خب از این نانوايي نان می خرید و می برید. ببینید بخش بزرگی از زندگی مان را از طریق این حواس و این نیروهایی که عرض کردیم انجام می دهیم که کم و زیاد در حیوانات وجود دارد. البته مثلا بعضی حیوانات درجات پست دارند و مثلا می گویند کرمی که در خاک زندگی می کند فقط حس لامسه دارد. بعضی حیوانات هم هستند که خیلی قوی تر هستند. مثلا حس بویایی در سگ خیلی قوی است. حس بینایی در بعضی حیوانات خیلی قوی است. اینها بین حیوانات و انسان مشترک است. یک چیزی وجود دارد که در حیوانات نیست. در انسان یک تشخیص و ادراک و فهمی وجود دارد که در حیوانات نیست. اگر آن را داشتید در شمار انسان آمده اید. اگر قوی تر داشتید در انسانیت قوی تر هستید. اگر ضعیف است، در انسانیت ضعیف هستید و اگر به حد کمال رسیده در انسانیت به حد کمال رسیده ایم. خب دودوتا چهارتا بود یا نبود. به اصطلاح علم النفس قدیم می گفتند نیروهای ادراکی و نیروهای تحریکی. من قوه حرکت دارم دیگر. این هم در انسان و حیوان مشترک است. اینها چیزی نیست. من در خوردن خیلی هم قوی باشم، به یک حیواناتی بیشتر شباهت دارم. چشم خوب ببیند، به یک حیواناتی شبیه تر هستم. اینها مطرح نیست. انسان باید یک جای دیگری که آنجا به انسان اختصاص دارد کار کرده باشد و چیزی به دست آورده باشد.

حالا دقت کنید ببینیم چه می گویند. در قرآن دوتا آیه داریم که فعلا یکی را توانسته ایم پیدا کنیم. در آیه 179 سوره مبارکه اعراف می فرماید: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ مَا بَسِيَارَىٰ از جن و انس را برای جهنم خلق کردیم. ترجمه ظاهری

آیه این است. وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ. در قرآن ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ نظیر دارد. حالا می خواهیم این را بفهمیم تا بعد. قرآن دارد که فرعون و زن فرعون موسی را از آب گرفتند برای اینکه او دشمن شان باشد. می شود؟ مثلاً فرض کنید که غلامان شان را یا مامورانی را به رود نیل فرستادند تا این بچه ای که از آب می آید را بگیرد. گرفتند. خوب گرفتید که چه بشود؟ می خواهیم یک دشمن بزرگ برای خودمان درست کنیم که بیاید تمام تاج و تخت و سلطنت و امپراطوری ما را به باد فنا بدهد. می شود؟ پس اینکه می فرماید آنها موسی را گرفتند برای اینکه دشمن شان باشد، به این معناست که آنها موسی را گرفتند اما نه به این نیت. ولی سرانجام چنین شد. فرعون و زن فرعون موسی را از آب گرفتند و آوردند که بزرگش کنند که دشمن شان را پرورش بدهند؟ خوب این که معقول نیست.

آنها اصلاً به این نیت و برای یک چنین چیزی نگرفتند. سرانجام چنین شد. نه اینکه آنها موسی را برای این کار از آب گرفته باشند. آنها به این نیت موسی را نگرفتند و نجاتش ندادند که بیاید آنها را نابود کند. چنین چیزی فرض ندارد. اگر یک ذره احساس می کردند که چنین چیزی در آینده اتفاق خواهد افتاد اصلاً او را نمی گرفتند و مامور می فرستادند که زودتر غرقش کند. آنها نگرفتند که او دشمن شان باشد. آنها او را برای دوستی گرفتند اما سرانجام چنین شد. پیش آمد. معلوم است؟ اینجا گفته می شود که خدای متعال بسیاری از جن و انس را برای جهنم خلق کرد یعنی سرانجام چنین می شود. دلیلش را هم می گوید. به این دلیل اینها جهنمی شدند. ما هم می خواهیم همان دلیل را بگوییم. پس خدای متعال کل جن و انس را خلق کرده اما سرانجام بسیاری از آنها به خاطر انتخاب بدشان جهنمی می شوند. پس نگوییم که خدای متعال اینها را برای جهنم خلق کرد و خلق کرد که آنها را به جهنم بفرستد. نه چنین چیزی معقول نیست. مثلاً یک تعدادی تخم مرغ در دستگاه می گذارند. مثلاً می گوئیم ده درصدش خراب می شود.

نمی گوئیم که این آقا تخم مرغ ها را در دستگاه پرورش جوجه قرار داد که ده درصد آنها را خراب کند. او نگذاشت که خراب کند. اما به طور طبیعی از صد درصد، ده درصدش خراب می شود. خوب؟ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ما جن و انس را خلق کردیم و سرانجام بسیاری از آنها جهنمی می شوند. چرا جهنمی می شوند؟ برای اینکه یک ذره عقلش را به کار نمی اندازد. همه حرف اصلی ام این است. اگر عقل را به کار بیندازی، بهشتی هستی و اگر عقل را به کار نیندازی جهنمی هستی. درست است؟ در ادامه آیه می فرماید: لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا قَلْبَ مَرْكَزِ ادْرَاكِ اَدْمِي اَسْت. قلب آنها اصلاً کار نمی کند. اگر قلب به معنای مرکز ادراک اصلاً کار نکند این آدم جهنمی است. وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا اَيْنِهَا چَشم دارند اما اصلاً نمی بینند. خوب بابا چشم را دادیم که ببینید. چشمش کار نمی کند. چشم کار نمی کند یعنی چه؟ یعنی در همان حد حیوانی کار می کند. کسی نیست که چشمش باشد و سالم هم باشد و در همان حد حیوانی هم کار نکند. مثلاً دارد راه می رود و جلوی پایش یک چاه است و پایش را بگذارد در چاه.

انسان این کار را نمی کند. هیچ حیوانی هم این کار را نمی کند. پس انسان هم این کار را نمی کند. وَلَهُمْ اَذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا اینها گوش دارند اما نمی شنوند. خوب نمی شود که گوش باشد و انسان نشنود. معلوم می شود که استفاده لازم را از گوش نمی برد. استفاده لازم از چشم را نمی برد. اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ اَيْنِهَا مانند حیوان هستند. ببینید اصلاً از سطح حیوان بالاتر نیامده. انسان وقتی متولد می شود در سطح حیوان متولد می شود. باید رشد کند و از سطح حیوان بالاتر بیاید. اینها نیامده اند. هیچ تربیتی که آنها را از سطح حیوان بالاتر ببرد وجود نداشته. خودش هم برای اینکه از سطح حیوان بالاتر بیاید حرکتی نکرده است. اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ اینها مانند حیوان هستند. مانند حیوانات. ببینید بین مانند و حیوان فرق می کند. اینها مانند حیوانات هستند. بَلْ هُمْ اَضَلُّ نَه اینها از حیوانات گمراه تر هستند. می گویند در اینجا قرآن سه مرحله را ذکر کرده است. دومرحله اش را ما می بینیم اما سه مرحله را گفته. چه هستند؟ فرموده اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ. اینها مثل حیوانات اند. مرحله بعد اینها حیوان اند. مرحله بعد گمراه تر هستند. آدم از حیوان بدتر است. چون تمام آن قوای برتر انسانی را در خدمت حیوانیت قرار داده است. عقل دوراندیش و آینده نگر را آورده است و در خدمت حیوانیت قرار داده است.

این بَلْ هُمْ اَضَلُّ است. آدم یک وقتی مثل حیوان است. یک وقت حیوان است و یک وقت بدتر از حیوان است. این در انسان ممکن است. هیچ حیوانی بدتر از حیوان نداریم. امکان ندارد حیوان باشد و بدتر از حیوان باشد. آن حدش حد حیوان است. حیوان در حد حیوانیت می ماند. در حد خودش می ماند. انسان یک وقت شبیه حیوان می شود و بعد حیوان می شود و بعد بدتر از حیوان می شود. ببینید مثلاً هیچ گرگی نداریم که در عین حال صفات خرس و روباه و خوک را داشته باشد. داریم؟ یک گرگ است که صفت خرس را هم دارد. یک گرگ است که صفت روباه را هم دارد. چنین چیزی داریم؟ اگر گرگ است صفت گرگ را دارد دیگر. گرگ از تمام حیوانات درنده تر است. می گویند وقتی گرگ ها می نشینند، به صورت نیم دایره می نشینند. وقتی نیم دایره نشسته باشند، زمانی که گرسنه هستند، اگر یکی از آنها بخوابد، می ریزند و آن را پاره پاره می کنند. یعنی تنها حیوانی است که نوع خودش را پاره پاره می کند و می خورد. این صفت گرگی در انسان ها هست. اما خوب گرگ فقط همین است دیگر. فقط همین است. صفت روباه را ندارد که کلک و نیرنگ بزند. کلک و نیرنگ در انسان ها هست. انسان به هم نوع خودش کلک و نیرنگ می زند. حالا به صدجور که بعضی هایش را می دانید. صفت گرگی و صفت روباه.

حالا دیگر صفات را هم عرض نمی کنیم. یک انسان می تواند چند نوع حیوان باشد. آن وقت وقتی انسان کار گرگی می کند، چگونه است؟ آن گرگ بیچاره وقتی به یک گله گوسفند می زند چقدر می تواند بخورد؟ اما ممکن است چهار پنج تا یا ده پانزده تا را بزند و خفه کند. یک دانه را بیشتر نمی تواند بخورد. آن یک دانه را هم نمی تواند بخورد. اگر بتواند یک گوسفند را زمین می زند و تکه پاره می کند و می خورد و سیر می شود. اما ده تا گوسفند را زخمی می کند. انسان یک شهر را با یک بمب خاکستر می کند. ببینید در گرگی، صد برابر گرگ است. مثال های دیگرش را نمی توانیم عرض کنیم. امروز جهان سلطنت نیرنگ

است. وزیر امور خارجه امريكا گفت همه كارهايي كه ما در سوريه كرديم را براي انسانيت كرديم. يك كشور را خراب کرده اند. يك كشور. می گوید برای انسانیت و کرامت انسانی این کارها را كرديم. آن دوستان گفت در نماز جمعه مسجدالحرام شرکت کرده بوديم. گوینده نام سوريه را برد. گفت در سوريه اسلام چقدر در خطر است و گریه کرد. جمعیت هم گریه کردند. حالا آنها بیچاره اند. گرداننده مهم است. انسان چقدر می تواند نیرنگ در آستین داشته باشد.

شما هیچ حیوانی را نمی توانید ببینید که تا این حد نیرنگ باز باشد. حالا نمی توانیم نمونه های دیگر را عرض کنیم. انسان می تواند صد برابر هر حیوان نیرنگ بازی، اینطور نیرنگ باز باشد و صد برابر هر حیوان درنده ای درنده باشد و می تواند همه را با هم باشد. لذا قرآن می فرماید: *بَلْ هُمْ أَضَلُّ* اینها از هر حیوانی گمراه تر هستند. حالا چه عرض كرديم؟ می گویند آدمی که نیرنگ باز است و درنده است، و آن چیزهای دیگر را دارد و در هر حیوانیتی از هر حیوانی بدتر است و جمع همه حیوانیت ها را دارد، ما این را برای جهنم خلق كرديم. یعنی جایگاه این موجود سرانجام جهنم است. خب اینکه جایگاهش جهنم است، برای چیست؟ من همه سرمایه های جهنم رفتن را در خودم جمع کرده ام. خودم کرده ام. روز اول که اینگونه نبودم. خودم ذره ذره سرمایه جهنم رفتن را خلق کردم. خشونت، سبوتیت و درندگی. ذره ذره زیاد می شود و به حدی می رسد که فوق هر حیوانی است. این جهان بی نهایت است دیگر. انتها ندارد. من خودم سرمایه جهنم رفتن را تحصیل کرده ام. بنابراین من خودم جهنم را درست کرده ام. خودم. سرمایه جهنم رفتن، عقل را به کار نینداختن و سبوتیت و نیرنگ و شهوترانی آنگونه است. ببینید جهنم چیزی جز اینها نیست. سبوتیت. شهوترانی بی حد و مرز و نیرنگ. مجموعه سرمایه جهنم رفتن اینها است. اصلا جهنم همین هاست.

ببینید من می گویم سرمایه جهنم رفتن است. نه اصلا جهنم همین هاست. وقتی آدم از این عالم برود، سبوتیت جهنم است. خودش جهنم است. آن نیرنگ خودش جهنم است. آنطور شهوترانی جهنم است. من صد جور جهنم دارم. تمام اینها مقدمه بحث بعدی است که می خواهیم عرض کنیم. می خواهم بگویم بهشت هم دقیقا مقابل همین است. اگر شخص به خلق خدا مهربانی دارد، این بهشت است. خود این بهشت است. معلوم است می خواهم چه عرض کنم؟ حالا مطلب بعد را بخوانم. ای کاش بفهمیم. می گوید از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم آقا مَالِ الْعَقْلِ؟ عقل چیست؟ آنجا از بی عقلی و کسی که عقلش را به کار نمی اندازد صحبت كرديم. اینکه عقلش را به کار نمی اندازد، یعنی کار عقلانی کردن. *مَالِ الْعَقْلِ؟ قَالَ مَا عَيْدٌ بِه الرِّحْمَنِ* عقل آن چیزی است که آدم با آن خدا را بندگی می کند. عقل چیزی است که آدم با آن خدا را بندگی می کند. من با چه چیزی خدا را بندگی می کنم؟ چگونه خدا را بندگی می کنم؟ آن چیزی که من با آن چیز خدا را بندگی می کنم، آن عقل است.

وَ اكْتَسِبَ بِه الْجَنَانَ. عقل آن چیزی است که با آن بهشت تحصیل می شود. یعنی شما دینارهای عقلانی و اسکناس های عقلانی می دهی و بهشت می خری. نه اسکناس کاغذی. اسکناس عقلانی. یعنی عقل می دهی. خب اگر یک دانه اسکناس داشتی، مثلا صد متر زمین در بهشت به تو می دهند. اگر صدتا داشتی، صد تا صدمتر بهشت به تو می دهند. *مَالِ الْعَقْلِ؟ قَالَ مَا عَيْدٌ بِه الرِّحْمَنِ* ببینید اگر آدم سخاوتمند باشد، با سخاوت چکار می کند؟ بهشت تحصیل می کند. بهشت می خرد. اگر آدم شجاعت داشته باشد، با شجاعت امر به معروف می کند. پس با شجاعت بهشت تحصیل می کند. پاکدامن باشد، با پاکدامنی بهشت تحصیل می کند. ببینید پاکدامنی عقل است. شجاعت عقل است. سخاوت عقل است. این حرف خوبی نیست؟ *العقل ما عَيْدٌ بِه الرِّحْمَنِ* عقل یک چیزی است که انسان با آن خدا را بندگی می کند.

خب انسان با سخاوت خدا را بندگی می کند. با پاکدامنی خدا را بندگی می کند. با عفت خدا را بندگی می کند. خدایی نکرده اگر چشمش ناپاک است، جهنم می خرد و جهنم تحصیل می کند و با چشم پاکي بهشت تحصیل می کند. با زبان خوب بهشت تحصیل می کند و با زبان بد جهنم تحصیل می کند. ببینید پس بهایی که ما برای بهشت می پردازیم، عقل است. عقل می پردازیم و بهشت را تحصیل می کنیم. هرچه عقل بیشتر، بهشت بیشتر. بهشت یعنی چه؟ یعنی سعادت. نام بهشت چیست؟ دارالسلام. خانه سلامت. بعد می فرماید من عرض کردم آقا معاویه خیلی عقل داشت. فرمود نه این عقل نبود. فرمود *تِلْكَ تُكْرَهُ* و *تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ*. این شیطنت است نه عقل. چه عرض کردم؟ اگر انسان آن عقل و آن قوه تشخیص و آینده نگری را در خدمت حیوانیت قرار بدهد، آن می شود که فرمودند. فکر کار می کند اما برای چه کار می کند؟ آن یکی فکر هم کار می کند. فکر می جوید که راه بهتری برای بندگی خدا پیدا کند.

استاد ما حاج آقا حق شناس می فرمودند در احوالات حضرت ابوذر داریم که *أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ التَّقْوَرِ* می نشست فکر می کرد. خب می نشست فکر می کرد که چه؟ هزار چیز. این را می فرمودند. می فرمودند من چکار کنم که خدا را از خودم راضی کنم. چقدر فکر خوبی است. من چکار کنم؟ من یک اخلاق ها و عادات بدی دارم. داشت فکر می کرد که من چکار کنم و با این عادات بدم چگونه برخورد کنم؟ چگونه حل شان کنم؟ این اخلاق های بدم را چگونه معالجه کنم. این بالاترین تفکر است. *أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ التَّقْوَرِ*. بعد در ادامه آن حدیث قبلی حضرت فرمود *وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ*. آنکه در معاویه وجود داشت عقل نیست. همان چیزی که در تمدن امروزی جهان وجود دارد. همه تمدن و قدرتهای موجود جهانی برای بدست آوردن سود بیشتر می کوشند. همه نیروی علم جهانی در خدمت همین است. دانشمندان بزرگی در خدمت اند. بزرگ ترین دانشمندان ممکن جهان در ناسا کار می کنند.